



## دختر کوبانی!

حسن حسام

در نگاه آهوانهات  
آئینه  
آب می‌شود  
و دیوار شب  
خراب می‌شود  
آن‌گاه که عشق و آزادی  
به چون گیسوان تو  
شکن  
در شکن  
گره می‌خورند

\*

در خامشای شب  
برمی‌خیزی  
خواب‌آلود  
گیسوان را می‌باقی  
قطار فشنگ حمایل دوشت  
بند پوتین  
سفت می‌کنی  
چشم می‌چرخانی  
و گوش می‌خوابانی  
هشیاری  
و بی‌داری  
نیمی  
ز عشق  
لبالب  
نیمی  
ز کینه  
سرشاری

\*

هر سایه می‌تواند  
مردی باشد بی‌چهره  
بچون قصابی  
خیره  
با چنگالی  
خونین  
و ایمانی  
نیره  
پس؛  
صدای سقوط برگ را هم  
باید شنید

و تو  
می‌شنوی  
رهوار و سرشار،  
پاورچین  
پاورچین  
از سنگری  
به سنگر دیگر  
پای می‌کشی  
تا جهان پیر  
در رنگین کمان رؤیایت  
جوان و تازه شود  
این‌جا؛  
در این خراباد  
در برابر بی‌دادی  
که چون طوفان  
زمین را می‌درد  
خانه را می‌برد  
تاداعشی بزاید،  
پاسدار عشقی تو  
هوای تازه مایی

\*

در چارگوشه زمانه‌ی تاریک  
در این جهنم سوداگری  
و رسوایی  
در قتل‌عام زیبایی  
کودکانت  
هزار هزار

له می‌شوند  
با بمب و توپ خانه و خواری  
گرسنگی و بیماری  
از شمال و از جنوب  
مغرب و مشرق  
در قند هارو دهلی و نیجر  
در اصفهان و سقزو تبریز  
در غزه و دیاله و شامات  
در نینوا و موصل و تکریت  
در چادرهای بی‌شمار  
مردم آواره  
در خون و خوف و گنداب  
در سنگرهای بی سلاح عین العرب...  
آهای ی ی  
دختر کوبانی!  
نماد جنگیدن  
به چنگ و باد ندان  
برای آزادی  
و داد و آبادی!  
می‌مانی  
می‌مانی  
می‌مانی  
بامردمان خاموش  
بامردمان تلخ

پاریس  
۲۰۱۴/۱۰/۲۳